

ضوابط اصطلاحات

مقالات سیاسی در ایالات متحده

دموکراتیک و مردم سالاری

هنگامی که ایالات متحده از دموکراسی و مردم سالاری صحبت می کند، از چه چیزی پشتیبانی می کند؟ آیا دموکراسی به مفهوم آن است که مردم در اداره کشور خود شرکت می کنند؟

نوآم چامسکی جواب این سؤال رو با مثال هایی می دهد: چرا ال سالوادور و گواتمالا دموکراتیک اند، ولی نیکاراگوه (در ۱۹۸۴ در لئوای حزب ساندینیست ها) دموکراتیک نیست؟ آیا به این دلیل است که آن دو کشور اولی انتخابات داشته اند ولی این یکی نداشته است؟ خیر، در واقع، انتخابات نیکاراگوه (۱۹۸۴) صد برابر از هر انتخاباتی در ال سالوادور بهتر بود. شاید به خاطر فقدان مشارکت سیاسی مورد نظر ما، مردم در نیکاراگوه مورد آزار قرار می گیرند، در حالی که مردم در ال سالوادور و گواتمالا به قتل می رسند؟

شاید به خاطر این است که در نیکاراگوه جراید مستقل نمی تواند وجود داشته باشد؟ نه، جراید نیکاراگوه از آزادترین جراید دنیا بود، خیلی آزاد تر از آن چه جراید آمریکا بوده اند. ایالات متحده هرگز کوچک ترین بردباری

برای روزنامه ای مانند لاپرنسا در نیکاراگوئه (La Prensa) روزنامه مخالف نیکاراگوئه و مورد پشتیبانی آمریکا در طول جنگ کنترا) از خود نشان نداده است. حتی نزدیک به آن هم نبوده است. در هر بحرانی در ایالات متحده، دولت حتی کوچک ترین روزنامه های مخالف را بسته است. چه به رسد به یک روزنامه ی عمده که مورد حمایت مالی قدرتی خارجی بوده که به کشور حمله کرده و قصد سرنگونی دولت را داشته است. آن درجه از آزادی روزنامه ها غیر قابل تصور است. در ال سالوادور، زمانی یک روزنامه مستقل وجود داشت که توسط نیروهای امنیتی مورد حمایت آمریکا تعطیل شد، و مدیر یکی از روزنامه ها را نیز کشتند و چاپ خانه ی روزنامه ی دیگری را منفجر کردند! و از این راه به حساب جرایم مستقل رسیدند.

پس ال سالوادور و گواتمالا با چه ضوابطی دموکراتیک هستند که نیکاراگوئه نبود؟! ضابطه ای هست: در نیکاراگوئه (۱۹۸۴ زیر لوای ساندینیست ها) عوامل سوداگر نقش اساسی در تسلط بر دولت داشتند، از این رو دموکراسی وجود نداشت. در ال سالوادور و گواتمالا، دولت ها توسط نظامی ها و در جهت منافع متنفذ، مالکین، تجار ثروتمند، و طبقه رو به رشد حرفه ای اداره می شود. این ها با ایالات متحده بندوقبست دارند از این رو این کشورها دارای دموکراسی هستند. مهم نیست که روزنامه های مستقل را منفجر کنند، و یا مخالفین سیاسی را به کشتند، و یا ده ها هزار انسان را به قتل به رسانند، و هرگز چیزی مثل یک انتخابات آزاد (هر چند ضعیف) نداشته باشند. این ها چیزهایی نامربوطند! این کشورها از این نظر دارای دموکراسی هستند که «آدم های درست و حسابی» آن ها را اداره می کنند! و اگر آدم های درست و حسابی (!؟) آن ها را اداره نکنند، پس دارای دموکراسی نیستند!

میان‌ه‌ها و افراطی‌ها

نوآم چامسکی به خبرنگارها و نویسندگان و نویسنده‌هایی که در هنگام سخن رانی وی حضور داشتند گفت: تلاش کنید در جرید آمریکای کسی را (هر که باشد) بیابید مایل باشد در این موضوع پا را از خط خارج به‌گذارد که «چهار دموکراسی و یک کشور تمامیت خواه (ساندینیست‌های نیکارگونه) در آمریکای مرکزی هست که هرگز یک انتخابات آزاد نداشته‌اند» به‌گردید حتی یک جمله در رد این ادعا پیدا کنید! و اگر به‌کشتارها در ال سالوادور و گواتمالا اشاره‌ای در روزنامه‌های آمریکایی [و هم‌چنین فیلم‌های هالیوود] به‌شود، آن‌ها همیشه این را به‌گردن «جوخه‌های اعدام که از کنترل خارج شده‌است» یا «افراطی‌های خارج از کنترل» می‌اندازند. ولی واقعیت این است که افراطی‌ها در واشنگتن هستند و چیزی را که کنترل می‌کنند نیروهای نظامی ال سالوادور و گواتمالا است! گرچه که هرگز این موضوع در روزنامه‌های آمریکایی [و هم‌چنین فیلم‌های هالیوود] دیده نمی‌شود!

«میان‌ه‌رو» واژه‌ای است به‌مفهوم آن که «از دستورات ایالات متحده پیروی کن»، و این در برابر واژه «افراطی» و به‌مفهوم آن است که «دستورات ایالات متحده را گوش نمی‌کنند»! آن‌ها می‌توانند یک دست راستی افراطی باشند ولی اگر دستورات آمریکا را به‌کار نیندند یک «رادیکال» محسوب می‌شوند! برای مثال پادشاه مراکش سلطان حسن که به‌صحرای غربی هجوم می‌برد، دستور دادگاه جهانی را زیر پا می‌افکند، و در مراکش شکنجه همه‌جا گیر است! اما در هیچ مقاله‌ای وی را سلطان مستبد نمی‌نامند، بلکه از او به‌نام «میان‌ه‌رو» یاد می‌کنند! زیرا آمریکا در مراکش پایگاه هوایی دارد و هم‌چنین از منابع کانی زیادی در آن‌جا استفاده می‌کند!

در ایالات متحده هم چنین از عربستان سعودی نیز به عنوان «میانه رو» یاد می شود! در حقیقت مدت ها از عراق صدام نیز (با توجه به اردوگاه های مرگ، جنگ افزارهای بیولوژیک و کشور تروریستی) به عنوان کشوری که «جهت میانه روی حرکت می کند» اشاره می شد!



از دیگر «میانه رو» می توان به سوهارتو (دیکتاتور اندونزی) اشاره کرد! روزنامه کریستین ساینس مانیفور در مقاله ای عنوان کرد که پس از آن که دولت اندونزی یک طغیان کمونیستی را در ۱۹۶۵ متوقف کرد، غرب اشتیاق بسیار یافت که با رهبر جدید و میانه رو اندونزی (سوهارتو) کار کند. اما این رهبر تازه و میانه روی اندونزی

کیست؟ سوهارتو در ۱۹۶۵ با کمک ایالات متحده یک کودتای نظامی به راه انداخت و پس از آن ارتش اندونزی در عرض ۴ ماه حدود ۵۰۰،۰۰۰ نفر را قتل عام کرد! کسی تعداد دقیق آن را نمی داند! خود آن ها پانصد هزار نفر گزارش کرده اند! خب، این یک خبر خوشایند در غرب بود و رسانه های آمریکایی عاشق آن بودند. به عنوان مثال، جیمز رستون (مقاله نویس لیبرال نیویورک تایمز) مقاله ای با عنوان «بارقه ی نور در آسیا نوشت و یو. اس. نیوز و ورلد ریپورت داستانی داشت تحت عنوان «امید در جایی که هیچ گاه امیدی نبود»! این نمونه سرتیتورها در روزنامه های آمریکایی بودند! دلیل آن

این بود که سوهارتو حزب سیاسی متکی بر توده‌ها (حزب کمونیست) را که در آن زمان نزدیک به چهارده میلیون نفر عضو داشت را به کلی نابود کرده بود! نیویورک تایمز سرمقاله‌ای داشت که اساس آن این بود: کار بزرگی است ولی ایالات متحده نباید خیلی آشکارا درگیر آن باشد، زیرا خیلی زیبا نیست که ۵۰۰۱۰۰۰ نفر مردم از میان به روند (این یعنی کار درست است و باید مطمئن شد که همین راه درست ادامه خواهد داشت!!) این درست در زمان قتل عالم بود! خوب، این هم رهبر جدید میانه روی اندونزی یعنی سوهارتوست.

روند صلح

عبارت «روند صلح» یک معنی واژه‌ای دارد که عبارت است از «روندی که منجر به صلح شود». ولی این همان مفهومی نیست که رسانه‌ها از آن یاد می‌کنند. اصطلاح «روند صلح» به طوری که در رسانه‌ها به کار می‌رود عبارت است از کاری که ایالات متحده در آن مقطع زمانی، مشغول به انجام آن است (و در این باره نیز استثنایی وجود ندارد) پس از نظر تعریف، ایالات متحده همواره پشتیبان «روند صلح» است.

نوآم چامسکی باز هم به خبرنگارها و نویسندگان هابی که در هنگام سخن رانی وی حضور داشتند گفت: سعی کنید در رسانه‌های آمریکا عبارتی را بیابید که به هر ترتیب، هر کجا که باشد، به گوید ایالات متحده با روند صلح مخالف بوده! هرگز نمی‌توانید چنین عبارتی را پیدا کنید! چامسکی در ادامه نتیجه بررسی یکی از شرکت‌کنندگان سخن رانی شهر سیاتل را اعلام کرد: آن شرکت‌کننده پایه اطلاعاتی کامپیوتری نیویورک تایمز را از سال ۱۹۸۰ که

روند شروع شده است تا به آن روز بررسی کرده و هر مقاله ای را که در آن واژه «روند صلح» درج بوده بیرون کشیده است. چیزی حدود ۹۰۰ مقاله در این باره وجود داشته است. وی تلاش کرده بود که به بیند آیا موردی هست که در مقاله ای نوشته شده باشد که ایالات متحده با روند صلح مخالفت کرده که چیزی در هیچ کدام از مقالات نمی یابد. بزرگ ترین کشورهای تاریخ، گاهی دست کم به صورت اتفاقی هم که شده باشد، شاید از روند صلح حمایت نکرده باشد ولی در مورد ایالات متحده این امر واقع نمی شود.

در حالی که در دهه ۱۹۸۰ ایالات متحده دست کم عامل اصلی در جلوگیری از دو روند عمده صلح بوده است: یکی در آمریکای مرکزی و دیگری در خاورمیانه! ولی محال است که این واقعیت ساده و روشن را در هر کجای رسانه های عمده ی آمریکایی پیدا کنید! لزومی ندارد که با مدارک و شواهد برای اثبات این نکته به خود فشار آورد! اثبات آن در مفهوم خود کلمات است. مثل این که به خواهید یک آدم متاهل مجرد پیدا کنید! نیازی به تحقیق ندارد که آن را اثبات کنید، چنین چیزی وجود ندارد! نمی توانید آمریکا را مخالف روند صلح به دانید، چرا که روند صلح از نظر تعریف همان است که آمریکا انجام می دهد و اگر کسی با ایالات متحده مخالفت کند، در واقع با روند صلح مخالفت کرده است!

دفاع

آیا تاکنون شنیده اید که کشوری اقرار کند که تجاوز کار است؟ به طور کلی کشورها به «دفاع» مشغولند! صرف نظر از این که چه می کنند. هیتلر و مشاورین او موضع خودشان را دفاعی می دانستند! در حقیقت استدلال نازی ها

از استدلال ایالات متحده برای «در تنگنا گذاردن اتحاد شوروی» قوی تر بود (نگاه کنید به ادبیات نازی) آن‌ها خود را در محاصره ی اروپایی‌ها و هم چنین مورد حمله ی چک‌ها و لهستانی‌ها می‌دیدند! (هم چنین بدهی عظیم معاهده ورسای برگرده آن‌ها سنگینی می‌کرد) پس در نتیجه آن‌ها با ساختن آشویتس در برابر یهودیان از خود دفاع کرده بودند و با حمله به چکسلواکی در برابر چک‌ها از خود دفاع کرده بودند! هم چنین در برابر لهستانی‌ها و غیره. پس چرا اگر کسی چنین چیزهایی به نویسد، خواننده زحمت خندیدن را هم به خود نمی‌دهد اما در مورد ایالات متحده چنین استدلال‌هایی پذیرفتنی است!

مورخان دست راستی در رسانه‌های آمریکا توضیح داده بودند: «هنگامی که به سابقه دیپلماسی آمریکا از جنگ جهانی دوم به بعد نگاه می‌کنید، همه ی تصمیمات درباره ی چگونگی مهار کردن اتحاد شوروی، مانند مسابقات تسلیحاتی، تنش زدایی و همه این چیزها، بازتاب ملاحظات داخلی بوده است!» اما اسناد از طبقه بندی خارج شده و سایر قراین نیز اثبات می‌کند که صرف هزینه نظامی روشن متداول ایالات متحده برای مدیریت صنعتی است: راهی است که برای سودآوری اقتصادی جهت سوداگری انتخاب کرده‌اند. برای مثال نکته‌ای که به وضوح در یادداشت شماره ۶۸ شورای امنیت ملی (یک سند جنگ سرد) گفته می‌شود این است که بدون صرف هزینه‌های نظامی، اقتصاد ایالات متحده و سراسر جهان هر دو رو به سقوط خواهند رفت! و در نتیجه توصیه می‌کند که هزینه‌های نظامی در ایالات متحده به میزان وسیعی افزایش یابد و علاوه بر آن، اتحاد شوروی درهم شکسته شود. (این درست پس از شکست طرح مارشال بود. طرحی که به عنوان یک طرح تشویق صادرات برای سوداگران آمریکایی طراحی شده بود

و شکست خورده بود. هنوز هیچ موفقیتی در بازسازی اقتصادی اروپای غربی و ژاپن حاصل نشده بود) در آن موضع، صرف هزینه نظامی تنها راهی بود که تصور می شد ایالات متحده به سر منزل مقصود به رساند. به منزله ی موتوری که رشد اقتصادی را پس از پایان رونق زمان جنگ به حرکت درآورد و مانع آن شود که ایالات متحده دوباره به رکود اقتصادی بازگردد! که به همین صورت عمل کرد و به صورت شیوه ی مدیریت صنعتی ادامه یافت و یک انگیزه ی قوی برای اقتصاد ایالات متحده شد. در نتیجه دیدید که تصمیمات آمریکا پس از جنگ ناشی از ملاحظیات اقتصاد داخلی بوده است.

جان لویی گدیس (مورخ دست راستی) درباره ی دخالت نظامی آمریکا در اتحاد شوروی می نویسد هنگامی که ایالات متحده سعی می کرد دولت بلشویک را با استفاده از زور سرنگون کند، این حرکت نیز دفاعی و در جهت مهار کردن صورت گرفته است. دخالت نظامی سیزده دولت غربی در اتحاد شوروی در ۱۹۱۸ یک عمل دفاعی بود. بلشویکها سرمایه داری غربی را به مبارزه خوانده بودند و تنها راهی که دولت های غربی می توانستند به کنند این بود که به روسیه نیرو به فرستند. در این جا این حمله، دفاع خوانده می شود. کاری در واقع پرزیدنت ویلسون انجام داد این بود که از دو راه از آمریکا دفاع کرد: با حمله به روسیه به منظور جلوگیری از چالشی که اعلام شده بود، و با به کار انداختن برنامه ی «ترس از سرخ» در داخل آمریکا و مبارزه سرکوب گرانه و تبلیغاتی دولت آمریکا در ۱۹۱۹ علیه کمونیست ها که هر دوی این کار بخشی از دخالت دفاعی بوده است!

این داستان همواره ادامه داشته است: چرا ایالات متحده در ۱۹۸۴ باید از شر ساندینیست ها در نیکاراگونه خلاص می شد؟ این که آن ها برنامه های

اجتماعی در دست اجرا داشتند که در حال رسیدن به موفقیت بود و این برنامه مورد پسند مردم آمریکای لاتین قرار می گرفت و در نتیجه به دنبال همان اهداف است. این چیزی است که برنامه ریزان آمریکا آن را نظریه دومینو یا «تهدید ناشی از یک سرمشق خوب» می نامند که بر اساس آن، کل نظام مورد تسلط ایالات متحده از هم پاشیده خواهد شد.

در ابتدای بحث نیز توضیح داده شد که به سابقه ی سیاسی هر کشوری که نگاه کنید، خواهید دید که هر چه کرده اند جنبه ی «دفاعی» داشته است! حتی اگر سابقه ی کار چنگیزخان هم در اختیارمان بود. اصطلاحات مقالات سیاسی طوری طرح شده اند که مانع اندیشیدن شوند! مانند «روند صلح» «در تنگنا گذاردن» «دفاع» و برگردیم به بحث واژه ی «دفاع». به دفاع ایالات متحده از ویتنام جنوبی نگاه کنید: هرگز در رسانه های آمریکا دیده نشده است که اعلام شود که آمریکا از ویتنام جنوبی دفاع نمی کرد. در حالی که واقعیت این است که ایالات متحده از ویتنام جنوبی دفاع نمی کرد، بلکه به آن حمله کرده بود. هنگامی که گدیس از نبرد دین بین فو (جایی که فرانسوی ها آخرین مقاومت خود را برای حفظ کنترل استعماری خود بر هندوچین) سخن می گوید، این عمل را یک تلاش دفاعی می نامد. مک جرج بوندی در کتاب خود راجع به تاریخ سیستم نظامی، می گوید چگونه ایالات متحده نظریه استفاده از سلاح هسته ای را در جهت کمک به فرانسوی ها برای حفظ موقعیت خود در دین بین فو مطرح کرد! وی می گوید که ایالات متحده درباره کمک به فرانسوی ها در «دفاع» از هندوچین فکر می کرد! اما وی نمی گوید که دفاع در برابر کی؟ ذکر آن بسیار ابلهانه خواهد بود! آن ها از هندوچین در برابر هندوچین دفاع می کردند! اما در رسانه های ایالات متحده این موضوع زیر سؤال نرفت! اگر

کسی سعی کند از «حمله»ی آمریکا به ویتنام جنوبی صحبت کند، ویراستارش تصور خواهد کرد که او از مریخ آمده است، چرا که چنین چیزی در تاریخ وجود نداشته است!

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۷